ادعوا الی الله علی بصیره
انا و من اتبعنی (یوسف)

محو الموهوم

تألیف

مرحوم علامهٔ شهیر و مصلح کبیر آیةالله

شریعت سنگلجی

اردیبهشت ۱۳۲۳

شرکت چاپخانهٔ تابان

فهرست مندرجات

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَالصَّلوٰةُ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِینَ اصْطَفٰی آللّٰهُ خَیْرٌ عَمَّا یُشْرِکُونَ اِنْ هِیَ اِلَّا اَسْمَاءٌ سَمَّیْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَآبَاؤُکُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ اِنْ یَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَی الْاَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمِ الْهُدٰی اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰئِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیمًا.

یکی از خرافات وموهوماتیکه بقرآن مجید نسبت داده شده وجزو عقاید مسلمانان گردیده است همانا اعتقاد بحیوة خضر والیاس وعیسی است

این عقیده یادگاری از اهل کتاب یهود ونصاری میباشد و بواسطهٔ عدم تدبر مسلمانان درکتاب خدا چنان این اعتقاد شایع شده است که از مسلمات اسلام گردیده وتودهٔ جاهل تصور میکنندکه این مطلب از ضروریات دین ومنکر آن کافر بشریعت سیدالمرسلین است و عجب تر آنکه خیال میکنند که قرآن کریم هم حیات آنانرا متعرض می باشد وحال آنکه اگر دقت کنند می یابند که قرآن بر ضد آن سخن رانده وبا براهین محکم نفی اینمقاله وانکار شدید نسبت باینموهومات را کرده است و ما در اینجا آنچه کتاب خدا و سنت ختمی مرتبت راجع بمردن انبیاء خصوصاً خضر والیاس وعیسی متذکر شده بیان خواهیم کرد.

اگر گفته شود باوجود غلبهٔ جهل ونادانی بر مردم وعداوت ودشمنی که مدعیّان باطل نسبت بتو دارند چرا خود را مبتلای بغوغای جهال و نفرت اهل بدعت وضلال میکنی وچه داعی بربیان این حقیقت داری ؟

جواب میگوییم قصد بدوی من حفظ قرآن از حلهٔ خرافات و اباطیل است چون قرآن کتاب عقلی وعلمی است وباید در جمیع ادوار زندگانی بشر هادی ورهنما باشد این قسم افتراها بقرآن آنرا از قیمت ومنزلت می‌اندازد وعلما ودانشمندان بشر ازهدایت قرآن دورمیشوند! اگر انتساب این قسم خرافات ازقرآن قطع شود دیگر قرآن نزد عقلا موهون نخواهد بود چنانکه می‌بینیم بسیاری از فرقه‌های مسلمین هرموهومی را نسبت بقرآن میدهند وهرمذهبی بدعت وضلالت خودرا از قرآن استدلال میکنند وهرگروهی برای آراء وعقائد فاسدهٔ خود از قرآن چیزی را مدرك قرار میدهند بالاخره گروههای متضاد همه دم از قرآن میزنند مگرقرآن مجمع متناقضات یا سرچشمهٔ موهومات ومنبع خرافات است !؟ افسوس! که بواسطهٔ این انتسابات موهوم و خرافی حقیقت قرآن از دست مسلمانان رفت واسلام العوبهٔ عقلای جهان گردید واز اینجهت طلباً لمرضات‌الله باین کار اقدام کرده وازملامت ملامت کننده نترسیدم.

أجدُ الملامةَ في هواكَ لذيذةً حُبّاً لذكرِكَ فليلُمني اللُّوَّمُ

دیگر آنکه اعتقاد بحیوة عیسی که در میان مسلمانان شایع شده است وبدون دلیلی ازکتاب وسنّت بآن معتقدگردیده‌اند، یك راه مجادله‌ای برای ارباب کنیسه برضدمسلمانی بازکرده‌است چنانکه کتابی ازکنیسه دیدم که در آن اثبات اشرفیت عیسی را برختمی مرتبت نموده بود باین بیان:

اولاً بنابر اعتقاد شما مسلمانان عیسی زنده ودر آسمانست ومسلماً محمدص وفات کرد ودر مدینه دفن گردید. وثانیاً مسیح بی‌پدر خلق شد واز نطفهٔ نجس نبوده است. وثالثاً مسیح زن نگرفت امّا محمّدص برهرزنی که نظرش می‌اوفتاد ومیل میکرد برشوهرش حرام میگردید.

البته این نحو مغالطه اگرچه ضعفای مسلمانانرا نصرانی‌نمیکند امّا ایمانشانرا متزلزل میگرداند

ونیز اعتقاد بحیوة عیسی در آسمان وخضر والیاس درزمین سبب پیدایش معبودهائی وبتهائی در مقابل حق متعال گردید چنانکه نصاری از عیسی‌حاجات میخواهند وبرای او نذر وقربانی میکنند و بسیاری از مسلمین از خضر و الیاس مدد می‌جویند و در شداید متوجه باینان میگردانند وکنیسه یك بت پرستی کاملی تشکیل میدهد.

پس باید این بتها را شکست تا مردم متوجه بخدای جهان شوند از خداوند متعال خواهانم که بتوانم این مطلب را بطور واضح برای برادران مسلمان بیان کنم. إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

شریعت سنگلجی

مقدمه

ما در اینجا نمی‌خواهیم بگوئیم که ممتنع ومحال است بشری عمر طولانی کند و خداوند قادر نیست که انسانیرا مدت مدیدی عمر دهد میخواهیم بیان کنیم که ازکتاب خدا وسنّت رسول اکرم برحیات عیسی وخضر والیاس دلیلی نداشته بلکه دلائلی که اثبات مرگ آنان را میکنند در دست داریم.

استدلال به آیات قرآنی برمرگ تمام انبیاء ورسل علیهم السلام

آیهٔ اول: خداوند میفرماید ۳-۱۲۸ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ

در تفسیر مظهری میگوید: قد خلت ای مضت و ماتت من قبله الرسل فسیموت هو ایضاً یعنی گذشت و مرد پیش از او رسل و محمّد صم هم میمیرد. تفسیر ابی السعود جلد سوم صفحه ۸۵ بهمین تقریب تفسیر کرده است. تفسیر بیضاوی میگوید: فسیخلوا کما خلوا من قبل.

یعنی: ونیست محمّد مگر رسولیکه پیش ازآن رسلی گذشتند و مردند آیا اگر این پیغمبر بمیرد یا کشته شود بازمیگردید براعقابتان یعنی کافر و مرتدّ میشوید پس هرکس بحال سابقش که کفر وشرك است برگردد پس هرگز زیان نرساند بدان برگشتن خدای را چیزی و زود باشد خداوند شکرکنندگان را جزا مرحمت فرماید.

این آیهٔ مبارکه درجنگ احد نازل شد ودر آن موت سیّد انبیارا بطریق استقراء ثابت میکند یعنی چنانکه رسل پیش از پیغمبر مردند و هیچیك باقی نماندند همچنین محمّد ص که یکی از رسل است نخواهدماند .

و باین آیه ابو بکر استدل کرد روزیکه رسول خدا وفات نمودو مردم در موت رسول اختلاف کردند عمر گفت پیغمبر حقیقةً نمرده است بلکه برمیگردد ودماغ ودست وپای منافقین را میبرد ابابکر سخن عمررا شدیداً انکارکرد وحملهٔ سختی بعمرنمود و اکتفا باین نکرد وباجمعی از اصحاب رسول بمسجد رفت و بمنبرشد وهرکس ازاصحاب رسول را که درآنجا بود جمع نمود ثنای خدا ورسول را بجای آورد بعدگفت :

اِعْلَمُوا اَنَّ رَسُولَ اللهِ قَدْ تُوُفِّيَ فَمَنْ كَانَ يَعْبُدُ مُحَمَّداً فَاِنَّ مُحَمَّداً قَدْمَاتَ وَ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللهَ فَاِنَّهُ حَيٌّ لاَيَمُوتُ ثُمَّ قَرَءَ وَ مَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُولٌ . یعنی ای مردم بدانید اینکه رسول خدا وفات کرد هرکس محمّد را پرستش میکند محمّد مرد و هرکس خـدای محمّد را عبـادت میکند او زنده است بعد این آیهٔ مبارکه راقرائت نمود.

ابوبکرموت رسول خدایرا بمردن انبیای سابق استدلال کردباین طریق که پیغمبران مردند و محمّد هم مثل سایر پیغمبران وفات کرد . هنگامیکه این استدلال را اصحاب شنیدند بهیچوجه ردّ نکردند و نگفتند ای ابوبکر تودراستدلال خطا کردی یااستدلالت ناقص است پس اگر اصحاب معتقد بحیات خضر والیاس و عیسی بودند و این مطلب از مسلّمات عقیدهٔ مسلمین بود ، میگفتند چگونه تواستدلال باین آیه میکنی مگر نمیدانی عیسی وخضر و الیاس زنده‌اند چه حرجی داردکه پیغمبر ما هم نمرده باشد و برگردد چنانکه عمر گفته است و لکن قول ابوبکر را

ردّ نکردند بلکه ساکت شدند و قولش را قبول کردند وگفتند : اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ و نظر کردند بانبیای سلف دیدند همه مرده و هیچیك خالد نبوده‌اند پس اطمینان بوفات حضرت رسول کردند .

این آیه اشاره است بکبرای شکل اوّل ازمنطق باین طریق : مسیح وخضر والیاس رسولانی بودندپیش از محمّد٬ وهررسولی پیش از محمّد مرده است پس مسیح وخضروالیاس مرده‌اند وشکل هم مشتمل بر شروط آن است ازایجاب صغری و کلیّهٔ کبری .

آیهٔ دوم : ۲۱ . ۷ و ۸ وَ مٰا اَرْسَلْنا قَبْلَكَ اِلاّ رِجالاً نُوحِی اِلَیْهِمْ فَاسْئَلوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ .

وَ مٰا جَعَلْناهُمْ جَسَداً لاٰ یَاکُلونَ الطَّعٰامَ وَ مٰا کانُوا خالِدِینَ

یعنی ونفرستادیم پیش ازتو پیغمبرانی مگر اینکه مردانی بودند که وحی فرستادیم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملك نبود وهمه‌بشر بودند پس این سخن را که انبیا بشر بودند اگر نمیدانید از اهل کتاب بپرسید و قرار ندادیم پیغمبرانی را که پیش از تو بودند جسدی‌که غذا نخورند و لکن قرار دادیم‌مثل‌تو ای محمّد٬ که طعام‌میخورند وخالد و جاویدان نبودند .

فرق‌است میان جسم وجسد : جسم تن‌را میگویند که روح با اوباشد خواه روح نباتی یاحیوانی یاانسانی ومسلماً‌تنی که روح با اوست تنمیه و تولید مثل میکند و چون بدل ما یتحلّل میخواهد محتاج بتغذیه است و شاهد بر اینکه جسم بمعنی تن است آیهٔ مبارکهٔ ۲ ، ۲۴۷ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ یعنی خداوند فزونی داد طالوت را در دانش

و درتن چنانکه گویند طالوت مردی خوش سیما ورشید بود پس دراین آیهٔ مبارکه جسم بمعنی تن است .

و نیز آیهٔ مبارکه ۶۳ ، ۵ وَ اِذا رَاَیْتَهُمْ تُعْجِبُكَ اَجْسامُهُمْ و چون بینی منافقان را بشگفت آرد ترا بدنهای ایشان از حیث رشادت و زیبائی . پس جسم دراصطلاح قرآن ولغت بمعنی بدنست وجسم بمعنی جوهریکه دارای سه بعد باشد اصطلاح فلسفی است و در قرن دوم بعد از ورود فلسفه در اسلام وضع شده است .

اما جسد لغویین میگویند اَلْجَسَدُ كُلُّ خَلْقٍ لا يَأْكُلُ وَلا يَشْرَبُ یعنی هرمخلوقیکه نخورد و نیاشامد و زعفران و عصفر و خون را جسد میگویند و تن بیروح جسد است خواه روح در آن بوده و خارج شده است مانند جسد درخت خشک شده وجسد حیوان وانسان مرده و یا در اصل روح در آن حلول نکرده باشد ۷ ، ۱۴۷ وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ اَلَمْ يَرَوا اَنَّهُ لا يُكَلِّمُهُمْ وَلا يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً .

یعنی و گرفتند و ساختند قوم موسی بعد از رفتن او بکوه طور از پیرایه‌ها والآت زینتشان که ازقبطیان گرفته بودند گوساله‌ای را که تن بیروح بود وآوازی داشت مثل آواز گاو ؛ آیا نمی بینند که گوساله با ایشان سخن نمیگوید و راهبرا بایشان نمی‌نماید .

ازاین آیهٔ مبارکه معلوم می‌شود که جسد گوساله را از زینتهائی که از طلا و نقره بود ساختند پس این گوساله جسد بود و نه جسم .

۳۸ ، ۳۴ : وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ یعنی و بتحقیق آزمودیم و در فتنه افکندیم سلیمان را و برانداختیم بر تخت او جسدی را پس بازگشت بخدای عزّوجل از رسول اکرم روایت شده است که فرمود سلیمان گفت من صد زن را طواف میکنم تاهرزنی پسری بزاید و در راه خدا مقاتله کند پس از آن طواف کرد و یکی از آن زنان آبستن شد وزائید و پسری آورد ناقص الخلقه و بر کرسی سلیمان انداخت . رسول اکرم میفرماید اگر انشاءالله میگفت مبتلا بچنین طفل ناقص نمیگردید پس بازگشت بخدای عالمیان نمود .

بعضی گفتند که خداوند او را مبتلا بمرضی نمود که گویا جسد بیروحی شده و بهیچ وجه قابل حرکت بنمود .

بعضی دیگر گفتند سلیمان پسری داشت و فجأة مرد و جسد بیروحی بر کرسی سلیمان افتاد از این آیه معلوم شد که جسد جسدی است بیروح و بیحرکت .

خالد : خلود بمعنی مکث طویل است و درلغت بمعنی الا آخرله نیامده است چنانکه راغب در مفردات میگوید : هرچه دیر فاسد شود عرب آنرا متّصف بخلود میکند مثل اثافی که بمعنی دیگدان (اجاق) است عرب آنرا خوالد مینامد چون مکث طویل میکند و دیر خراب میشود و اصل معنی مخلد باقی بودن چیزی است مدت زیادی و از این قبیل است میگویند رجل مخلد برای کسیکه دیر پیر شود . دابة مخلّدة و آن حیوانیست که ثنایاش باقی باشد تا اینکه رباعیه اش درآید .

ازاین بیانات معلوم شد که خلود در لغت عرب بمعنی تأبید نیامده است . پس در این آیه بیان میکند عدم خلود و مکث طولانی احدی

از انبیارا ومعنی آیه چنین است : ماقرار ندادیم انبیا را جسد که محتاج بتغذیه نباشند مثل سنگ و آهن و امثال آن ، تامکث طویل کنند ؛ بلکه جسم بودند و هرجسمی محتاج بتغذیه و تحصیل بدل مایتحلّل است وهرجسمی ، سنت الهی براین قرار گرفته که مکث طولانی نکنند پس بنابراین انبیا مکث طولانی نخواهند کرد وعمر انبیا ازعمر طبیعی تجاوز نخواهد نمود .

اگر گفته شود : درقرآن عمرنوح را هزارسال معیّن میکند آیا هزارسال مکث طویل نیست ؟

جواب میگوییم : میشودگفت درعصرنوح عمرطبیعی هزارسال بوده است چنانکه درکلمات بعضی از محققّین دیدم که ثابت کرده بود پیش از طوفان نوح معدّل عمربشرهزارسال بود وبعد ازآن معدّل عمرتنزّل کرد وعمرطبیعی کم گردید و این از زمانیست که بشرشروع بگوشت خواری نمود و میگویند قبل از طوفان ، بشرعلف خوار بوده است والله اعلم بالصّواب .

وثانیاً قرآن ثابت میکندکه اصل اوّل این است که بشری دردنیا مکث طولانی نمیکند وخلود ندارد وبنص آیهٔ فوق انبیا هم ازاین اصل خارج نیستند اگر چه میشود از این اصل بعضی از افراد خارج باشند مثل نوح نجیّ اللهّبنص قرآن .

و بعضی گفته‌اند سال در عصر نوح دوازده ماه نبود بلکه هر سالی یك ماه قمری بود چون رسدکوا کب وحساب سال ، وتعیین هفته را صابئین نمودند و پیش از طوفان بشرآشنا بسال و منازل آفتاب نبوده و وسال را یك ماه میگرفتند چون تعیین سال پس ازپیدایش علم فلك است والله اعلم .

آیهٔ سوم ۲۱ ، ۳۶ و ۳۷ : وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ.

درشان نزول این آیه مقاتل میگوید : چون جمعی از مردم گفتند پیغمبر نخواهد مرد درجواب سخن آنان این آیه نازل گردید.

و بعضی دیگر گفتند چون رسول اکرم خاتم پیغمبر است نخواهد مرد زیرا اگر بمیرد شرعش تغییر میکند وخداوند تبارك وتعالی باین آیه آگاه فرمود مردم را که حال پیغمبر مثل حال سایر انبیا است ، چنانکه هر پیغمبری پیش از پیغمبر وفات فرمود وخلود نداشت و مکث طویله همچنین پیغمبر آخر الزمان هم میمیرد.

در تفسیر روح البیان میگوید : ما قرار ندادیم از برای فردی از افراد انسان ؛ پیش از تو ؛ ای محمّد ص دوام و بقاء در دنیا را . یعنی از سنن ما نیست اینکه آدمی را مخلّد در دنیا کنیم اگرچه بر تخلید قادر هستیم.

درتفسیر ابن کثیر میگوید : پیش ازتو ای پیغمبر کسی مخلّد در دنیا نیست بلکه كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

بنا بربیانی که در آیهٔ سابق شدکه خلد بمعنی مکث طویلست ، این آیهٔ مبارکه نصّ صریحست بر اینکه احدی ازبشر ، پیش از پیغمبر مکث طویل در دنیا نکرده است و پیغمبر اینکه میگویند پیش از پیغمبر بوده اسه

و اکنون زنده هستند ، این آیه نفی حیات آنان را میکند .

معنی آیه : قرار ندادیم بشری را پیش از تو خالد ؛ آیا پس از آنکه تو مردی ، ای پیغمبر که اشرف انبیاء هستی کسان پیش از تو خالد باشند؟! یعنی خالد نیستند .

این آیه اشاره بکبرای شکل اوّل است باین طریق : مسیح وخضر والیاس پیغمبراند وهیچ پیغمبری پیش از تو مخلّد نیست ، نتیجه میدهد: مسیح وخضر والیاس مخلّد نیستند .

عجب این است که طرفداران حیات پیغمبران پیش از پیغمبر آخرالزّمان ، بشناعت قولشان متوجّه نیستند که محمّد مصطفی ص خاتم پیغمبرانست بنصّ قرآن و ضرورت شرع اسلام و دلیل عقل که محلّ ذکرش این رساله نیست ، چگونه میگویند که عیسی و خضر و الیاس پیغمبرند وزنده هستند وحال آنکه حکم بحیات ثلثه بعد ازپیغمبر آخر الزّمان منافات با ختم نبوّت دارد مگر اینکه بگویند اینان ازپیغمبری معزول شده و از امّت خیرالمرسلین هستند .

دراینصورت میخواهیم ببینیم که فعلاً که عیسی زنده است بانجیل عمل میکند یا تابع قرآنست ؟ و همچنین خضر والیاس فعلاً پیغمبرند یا امّت پیغمبر آخرالزّمان ؟ و پس از امّت بودن مجتهدند یا مقلّد ؟!

ملاحظه کنید واقعاً اگر درست دقت کنیم ، می بینیم که اعتقاد حیوة عیسی و خضر و الیاس با داشتن مرتبهٔ نبوّت مخالف باقرآن و ضروری دین است .

ادلّهٔ خاصه بر موت خضر و الیاس

ابن جوزی و صاحب کتاب « اصابه در احوال صحابه » از حضرت

علّی بن موسی الرّضا سلام‌الله علیه روایت میکند که خضر مرده است .

واز بخاری صاحب صحیح سؤال شدکه آیا خضر والیاس زنده هستند ؟ جواب دادکه چگونه زنده اند وحال آنکه پیغمبر پیش ازوفاتش فرمود : لَا يَبْقَى عَلَى رَأْسِ الْمِاْةِ مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ تا صد سال دیگر هیچیك از مردمانیکه امروز روی زمین وجود دارند باقی نخواهد ماند .

شیخ الاسلام ابن تیمیّه میگوید : اگر خضرزنده بود باید بیایدخدمت نبّی اکرم وجهاد باکفّار کند و دین را از پیغمبر بیاموزد وحال اینکه پیغمبر روز بدر فرمود : اَللّهُمَّ اِنْ تُهْلِكْ هٰذِهِ الْعِصَابَةَ لَا تُعْبَدْ فِی الْأَرْضِ یعنی : خدای من ! اگر این جمعیت را هلاك کنی دیگر کسی نخواهد بود که ترا پرستش کند و عدد اصحاب بدر سیصد وسیزده تن معروف بودند بنام ونشان و خضر والیاس نبودند .

ودر کتاب بحر از شرف الدین ابی عبدالله محمّد بن ابی الفضل مرسی نقل میکندکه او قائل بموت خضراست . و ازکسانیکه قائل بموت خضر والیاس هستند ، قاضی ابویعلی میباشد ؛ میگوید : چگونه خضر والیاس زنده اند وحال آنکه با رسول خدا نه نماز جمعه خواندند و نه جماعت ونه جهادکردند بااینکه پیغمبر فرمود :

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا مَا وَسِعَهُ اِلَّا اَنْ يَتَّبِعَنِي

یعنی : قسم بآنکسیکه جان من در دست اوست اگرموسی زنده می بود چاره‌ای جز متابعت من نداشت وخداوند میفرماید :

۳ ، ۷۵ وَ اِذْ اَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ

حِكْمَةٍ ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قالَ ءَاَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلي ذٰلِكُمْ اِصْرِي قالُوا اَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا وَ اَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشّاهِدِينَ .

یعنی : وهنگامیکه گرفت خدا پیمان پیغمبران را ، چون آمد شما را از کتاب وحکمت ، پس آمد شما را رسولی تصدیق کننده بر آنچه با شما است ، تابگروند بآن و تا یاری کنند اورا :گفت خدای مرانبیارا آیا اقرارکردید وگرفتید بر آن شما پیمان مرا ؟گفتند اقرار کردیم . گفت پس گواه باشید ومن با شما ازگواهانم .

و شیخ صدرالدّین قونیوی درکتاب تبصرة المبتدی و تذکرة المنتهی میگوید :« وجود خضر درعالم مثال است» وعبدالرّزاق کاشی میگویدکه: « خضرعبارت از بسط و الیاس ازقبض است» .

و بعضی از صوفیه میگویندکه : خضرمقامی از مقامات نفس است که بعضی ازصالحین بآنمقام واصل میشوند .

ادلهٔ عقلی برموت خضر والیاس

۱ـ اگرخضروالیاس پیش ازنوح بودند باید با نوح سوارکشتی شوند وکسی نقل نکرده است !

۲ ـ اتفاق دارند علما براینکه نوح هنگامیکه از کشتی خارج شد هرکس بااوبود مرد وغیراززنان نوح کسی باقی نماند ودلیل براین مطلب ، آیهٔ مبارکهٔ ۷۶:۳۷ وَجَعَلْنا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْباقِينَ . یعنی فرزندان نوح را باقی گذاردیم .

۳ ـ اگر صحیح بودکه بشری از زمان آدم تا قرب خراب دنیا باقی

باشد، این یکی از بزرگترین آیات ربوبی و عجائب خلقت بود و باید مسلماً خبر آن درقرآن مجید درچندین موضع ذکرشود وخداوند تبارك و تعالی نوح را که هزارسال عمر داد در قرآن ذکر فرمود چگونه یك چنین کسی را که هزاران سال عمر نمود ذکرنفرموده است ؟

٤ ـ قول برحیات خضر والیاس قول برخدا است بغیرعلم، پس قول بحیات خضروالیاس بنص قرآن حرام است . امّاحرمت قول بخداوندبغیر علم از واضحات است و قول بحیات خضر و الیاس اگر ثابت بود، باید مدرکش قرآن یا سنّت یا اجماع امّت باشد این قرآن خداست اسمی از خضر نیست تا زندگانیش باشد و از الیاس اسم هست امّا ذکری ازحیاتش نیست و در سنّت رسول یك خبر صحیح در این موضوع یافت نمیشود و امّا اجماع چنانکه دیدی بزرگان امّت خیرالمرسلین قائل به مرگ هردواند .

٥ ـ منتهی چیزیکه مثبتین خضر والیاس بآن تمسّك میکنند، حکایاتیست که نقل‌میکنند فلانی گفت من خضررا دیدم، دیگری گفت الیاس چنین بمن گفت ! آیا خضروالیاس علامتی دارند که بدان‌شناخته شوند؟ اگرکسی بگوید من‌خضر یا الیاسم، آیا ممکن‌است بصرف اینکه بگوید من فلانم تصدیق کرد ؟ آیا ممکن نیست که شیّادی باشد یاخیال کرده باشد؟!

چشم‌باز وگوش باز واینعمی حیرتم از چشم‌بندی خدا ؟

٦ ـ خضر از مصاحبت موسی کلیم دوری جست و گفت : هٰذا فِراقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ چگونه راضی شد مفارقت موسی کلیم را ومصاحبت نمود

مردمیرا که مصاحب آنان نمی‌شود مگر شیطان رجیم ؟! سُبْحَانَكَ ! هٰذَا بُهْتَانٌ عَظِیمٌ .

۷ ــ اجماع امّت است اگر کسی بگوید من خضر یا الیاسم واز پیغمبر حدیث را شنیدم میگویند باید باین حرف اعتنا نکرد ، و قول چنین شخصی مدرك در دین نخواهد بود .

۸ ــ اگر خضر و الیاس زنده‌اند مسلماً تکلیف‌ایشان ارشادجاهل‌است، آیا این عمل افضل میباشد یا در بیابانها و دریاها با وحشیها و درنده‌ها و ماهیها زندگانی کنند ؟! مَا هٰذَا اِلَّا حُمقٌ وَ ضَلَالٌ .

آیات داله بر موت عیسی از کتاب حکیم

آیه اول اِذْ قَالَ اللهُ یَا عِیسَی اِنِّي مُتَوَفِّیكَ وَ رَافِعُكَ اِلَیَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِینَ اتَّبَعُوكَ فَوقَ الَّذِینَ کَفَرُوا اِلَی یَومِ القِیٰمَةِ نزاع میان کسانی که قایل بموت حضرت عیسی هستند مثل صدوق علیه‌الرحمه در کتاب اعتقادات و کسانیکه قایل بحیوة اند در معنی تَوَفِّی و رَفْع است .

قائلین بموت میگویند توفی بمعنی قبض روح و اماته است و رفع بمعنی رفع منزلت است : و قائلین حیوة عیسی میگویند توفی بمعنی قبض جسم وروح از زمین است و رفع رفع جسم و روح بآسمان میباشد .

در سابق بیان کردیم که باید تفسیرآیات قرآن را اوّلاً از خود قرآن اخذ نمود واگر در قران نباشد باید مراجعه بسنت بشود .

وما دراینجا اولا بآیات قرآن ثابت یکنیم که توفی بمعنی میراندن

و رفع بمعنی رفع منزلت است وثانیاً از راه حدیث اثبات این مدعی را میکنیم و ثالثاً نص لغویین را شاهد برآن قرار میدهیم .

توفی در قرآن

خداوند تبارك وتعالی لفظ توفی را در مواضع متعدده قرآن بمعنی میراندن استعمال کرده است .

۱ ـ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجاً یعنی کسانیکه میمیرند و وامیگذارند جفتهایشانرا .

۲ ـ وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ یعنی مارا با نیکوکاران بمیران .

۳ ـ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ یعنی تا آنکه آنان را مرگ در رسد .

٤ ـ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ آنانکه میمیرانند ایشان را فرشتگان .

٥ ـ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ آن خدائیکه شمارا بشب میمیراند ومیداند آنچه بد وخوب از شما در روز صادر شده .

٦ ـ حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا تا آنکه هرگاه بیاید یکی از شما را مرگ میمیراندآنرا فرستادگان ما .

۷ ـ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ تا آنکه چون آمدند ایشانرا فرستادگان ما تا بمیرانیم ایشانرا .

۸ ـ وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ مارا مسلمان بمیران .

۹ - وَاِمّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ واگر بنمائیم ترا بعض از آنچه ایشانرا وعده دادیم یا بمیرانیم تورا .

۱۰ - تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ مرا مسلمان بمیران و ملحق بصالحین فرما .

۱۱ - الَّذِينَ تَتَوَفّٰيهُمُ الْمَلٰائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ آنان که میمیراند ایشانرا فرشتگان که مرنفسهای خودرا ستمکارند .

۱۲ - اَلَّذِينَ تَتَوَفّٰيهُمُ الْمَلٰائِكَةُ طَيِّبِينَ آنانکه میمیرانندایشانرا فرشتگانی که پاکیزه‌اند .

۱۳ - اَعْبُدُاللهَ الَّذِي يَتَوَفّٰيكُمْ می پرستم خدائیرا کـه میمیراند شما را .

۱٤ - وَاللهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفّٰيكُمْ و خـدا آفریـد شما را پس میمیراند شمارا .

۱۵ - قُلْ يَتَوَفّٰيكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ بگوای محمد(ص) میمیراند شمارا فرشتهٔ مرگی که موکل برشما است .

۱٦ - وَلَوْ تَرٰي اِذْ يَتَوَفَّي الَّذِينَ كَفَرُوا و اگر میدیدی چون میرانند آنانکه کافر شدند .

۱۷ - اَللهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا خداوند نفسها را هنگام مرگش میمیراند .

۱۸ - وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّٰي وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلٰي اَرْذَلِ الْعُمُرِ

و بعضی از شما میمیرد و بعضی ازشما بارذل العمر میرسد .

۱۹ - فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ پس چگونه شود چون ایشانرا فرشتگان بمیرانند .

توفی در حدیث

۱ - عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ دَخَلَ عَلَيَّ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ فِي كَمْ كَفَّنْتُمُ النَّبِيَّ قُلْتُ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ سَحُولِيَّةٍ لَيْسَ فِيهَا قَمِيصٌ وَلَا عِمَامَةٌ وَقَالَ لَهَا فِي أَيِّ يَوْمٍ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللهِ قَالَتْ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ .

از عایشه روایت شده است گفت ابابکر برمن داخل شد وگفت رسول خدارا در چندجامه کفن کردید گفت درسه جامه سفید سحولیه (سحول بفتح سین قریه‌ایست دریمن) و در آن عمامه وپیراهن نبود ابابکر گفت وفات رسول خدا در چه روز بود گفت روز دوشنبه .

۲ - عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ تُوُفِّيَتْ بِنْتُ النَّبِيِّ فَقَالَ لَنَا اغْسِلْنَهَا ثَلَاثًا

از ام عطیه گفت دختر پیغمبر وفات کرد پس گفت برای ما سه مرتبه اورا غسل بدهید .

۳ - إِنَّ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ تُوُفِّيَتْ أُمُّهُ وَهُوَ غَائِبٌ عَنْهَا فَأَتَى النَّبِيَّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ أُمِّي تُوُفِّيَتْ وَأَنَا غَائِبٌ عَنْهَا فَهَلْ يَنْفَعُهَا شَيْءٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَنْهَا قَالَ نَعَمْ قَالَ فَإِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّ حَائِطِيَ الْمِخْرَافَ صَدَقَةٌ عَلَيْهَا مادر سعد بن عباده وفات کرد وسعد غایب از او بود پس از آن آمد خدمت پیغمبر عرض کرد یا رسول الله مادر من وفات کرد و من

غایب بودم آیا اگر صدقه بدهم برای آن نافع است پیغمبر فرمود بلی بعد سعد گفت شاهد میگیرم تو را که باغ خرمای من صدقه برای مادرم باشد.

٤ـ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ الأَنْصَارِيُّ وَكَانَ تَبِعَ النَّبِيَّ وَخَدَمَهُ وَصَحِبَهُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ يُصَلِّي لَهُمْ فِي وَجَعِ النَّبِيِّ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ زهری گفت خبر داد مرا انس بن مالك که خادم و صاحب پیغمبر بود اینکه ابابکر نماز خواند با مردم در مرضیکه پیغمبر در آن وفات کرد.

و باید دانست که لفظ توفی در کتب حدیث بیشتر از هفت هزار مورد بمعنی میراندن استعمال شده است و ما در اینجا این چند حدیث را برای شاهد مدعی ذکر کردیم.

توفی در لغت

۱ ـ منتهی الارب: توفی میراندن یقال توفی الله فلاناً قبض روحه
۲ ـ اساس البلاغه: تُوُفِّيَ فُلَانٌ وَ تَوَفَّاهُ اللهُ و ادركه الوفاة يعنى الموت
۳ ـ اقرب الموارد: توفى المدة بلغها واستكملها توفى الله زيدا قبض روحه توفى فلان مجهولا قبضت روحه و مات فالله المتوفى و العبد المتوفى
٤ ـ قاموس: توفاه الله قبض روحه ٥ ـ تاج العروس: توفى فلان اذا مات
٦ ـ لسان العرب: توفى فلان و توفاه الله اذا قبض الله نفسه ۷ ـ صراح اللغه و توفاه اذا قبض روحه ۸ ـ صحاح جوهرى: توفاه بمعنى توفاه الله اى قبض روحه ۹ ـ مختار الصحاح: و توفاه الله اذا قبض روحه.

رفع در قرآن

۱ - وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَيهُ واگر میخواستیم هرآینه بلند میکردیم اورا بسبب علم ولکن میل بسوی زمین وپستی کرد و پیروی هوای خودرا نمود.

۲ - فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ درخانه هائیکه رخصت دادخدااینکه احترام شودوذکر خدا درآن کردد

۳ - إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ بسوی خدا بالامیرود سخن پاك وعمل صالح برمیدارد وبلند میکند اورا

٤ - خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ یعنی روزقیامت کروهی را پست میکندوکروهی را بالا میبرد ومرتبه میدهد.

٥ - فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ یعنی در بهشت تختهای عالی رتبه کذارده شده است.

٦ - وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ یعنی دربهشت فرشهای عالی کسترده شده‌است

۷ - فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ یعنی قرآن درصحیفه‌های کرامی داشته شده وعالی رتبه وپاکیزه است.

رفع در حدیث

۱ - اَلتَّوَاضُعُ لَا يَزِيدُ السَّعِيدَ إِلَّا رِفْعَةً فَتَوَاضَعُوا يَرْفَعْكُمُ اللَّهُ یعنی تواضع شخص سعید را رفعت میدهد پس تواضع کنید تا خداوند شمارا بلند کند.

۲ - إِذَا تَوَاضَعَ الْعَبْدُ رَفَعَهُ اللّٰهُ إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ هنگامیکه عبد تواضع کند خداوند اورا بآسمان چهارم بلندش میکند.

۳ - إِنَّ اللّٰهَ يَرْفَعُ بِهٰذَا الْقُرْآنِ أَقْوَاماً وَ يَضَعُ بِهِ آخَرِينَ خداوند بتوسط قرآن اقوامی را بلند وعزیز میکند و اقوامی را پست و ذلیل میگرداند.

۴ - عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ جَاءَ رَسُولُ اللّٰهِ إِلَى الْعَبَّاسِ يَعُودُهُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَالْعَبَّاسُ عَلَى سَرِيرٍ لَهُ فَأَخَذَ بِيَدِالنَّبِيِّ فَأَقْعَدَهُ فِي مَكَانِهِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ رَفَعَكَ اللّٰهُ يَا عَمِّ ابن‌عباس میگوید رسول اکرم بعیادت عباس آمد و عباس بر سریر نشسته بود پس از ورود رسول اکرم دست مبارکشان را گرفت و برجای خود نشانید پس از آن پیغمبر فرمود ای عمّ من خداوند ترا بلند گرداند.

۵ - اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ ارْحَمْنِي وَ ارْفَعْنِي وَ ارْزُقْنِي خدایا مرا بیامرز و رحم کن و بلند مرتبه گردان و روزیم ده.

رفع در لغت

۱ - لسان العرب- الرفع ضد الوضع وفی اسماء الله الرافع هوالذی یرفع المؤمنین بالاسعاد واولیائه بالتقرب والرفع تقریب الشیی بالشیی و فی التنزیل فرش مرفوعه مقربه لهم ومن ذلك رفعته الی السلطان ویقال نساء مرفوعات ای مکرمات.

۲ - تاج العروس: رفع ضد وضع ومنه حدیث الدعا اللّٰهُمَّ ارْفَعْنِي

وَلَا تَضِعْنی رفعته الی السلطان رفعانا رفعه الی الحاکم رفعا ای قربه
و قوله تعالی رافعه قال الزجاج ترفع اهل الطاعة و قوله تعالی فی بیوت
اذن الله ان ترفع قال الزجاج قال الحسن تاویله ان تعظم و منه فرش
مرفوعه ای شریفه و کذا فی صحف مکرمه مرفوعه .

۳ ـ صراح اللغه: رفع نزدیک گردانیدن کس بکسی صلته بالی و من
ذالك قولهم رفعته الی السلطان .

٤ ـ قاموس: رجل رفیع رجل شریف والرافع من اسماء الله هو الذی
یرفع المؤمنین بالاسعاد واولیائه بالتقرب .

٥ ـ اقرب الموارد: رفعه الی السلطان قربه ٦ ـ منتهی الارب: رفعته
الی السلطان رفعانا ای قربته ۷ ـ صحاح جوهری: الرفع تقریب الشیی
وقوله تعالی و فرش مرفوعه قالوا مقربه لهم ومن ذالك رفعته الی السلطان

نتیجه

از این مقدمات بر سبیل استقراء که آن حجة موصل بتصدیق است
ثابت شد که توفی وقبض ورفع هنگامیکه فاعل آن خدا باشد ومفعولش
خلق در توفی بمعنی میرانیدن و قبض روح است ودر کلمه رفع بمعنی
رفع درجه است .

پس معنی آیه اینستکه ای عیسی میمیرانم تورا وبعد از مردن روحت
را بالا میبرم و رتبه‌ات را محترم میگردانم .

اختلاف مفسرین

مفسرین در فهم این آیه اختلاف شدیدی کرده اند وآراء متباین
و اقوال متخالف بیادگار گذارده‌اند وبر کلمه واحد اتفاق ننموده اند و ما

دراینجا آراء مفسرین با اشکالات وارد برآنرا ذکر میکنیم تا دیگر جای شبهه نماند .

بعضی‌ازمفسرین گفتندمعنی انّی‌متوفیك قابضك‌من‌الارض حیّاً است یعنی ایعیسی تو را از زمین زنده قبض میکنم و رافعك یعنی بلندت میکنم و میاورم نزد خودم‌که فعلا عیسی با بدن جسمانی در آسمانست و بطلان اینقول از چند راه میباشد .

۱ ـ اینکه این مفسر توفی را بمعنی قبض جسدگرفته و بهیچ‌وجه دلیلی ازکتاب وسنت ولغت چنانکه قاعده تفسیر است نیاورده است .

۲ ـ اینکه اگر کسی در کتب ادبیت تتبع کند در هیچ یك ازآن شاهدی براین‌معنی نمییابدبلکه شواهد بسیار برخلاف آن موجوداست چنانکه ذکر شد .

۳ ـ مفسرین اعتراف دارندکه ما دلیلی بر حیوة عیسی نداریم مگر احادیث نزول عسی و این احادیث با اینکه موضوع و ساختگی است بایکدیگر هم متناقض میباشد چگونه میشود با این اخبار بی سر و ته و دروغ و ساختگی آیات محکم قرآن را تأویل نمود و باید این اخبار موضوع ساختگی متناقض راکه از یادگار خرافات عیسویت و مخالف باکتاب خدامیباشد طرح‌کنیم و بدیوار زنیم چنانکه ازشرع ایندستور بما رسیده است .

٤ ـ بنا براین وجه لازم میآیدکه کلمه رافعك زیاد باشد چون وقتی که توفی را بمعنی قبض از زمین زنده‌گرفتیم دیگر لفظ رافعك معنی ندارد چون میگوید ای عیسی تورا از زمین زنده قبض میکنیم .

بعضی از مفسرین گفته اند معنی انی متوفیك منیمك است یعنی ای

عیسی تورا میخوابانم و بعد رفع بآسمان میکنم ومتمسك میشوند بآیه مبارکه اَللّٰهُ یَتَوَفَّی الأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهٰا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنٰامِهٰا و همچنین بآیۀ مبارکه هُوَالَّذِی یَتَوَفّاکُمْ بِاللَّیْلِ وَ یَعْلَمُ مٰاجَرَحْتُمْ بِالنَّهٰارِ وبطلان این وجه ازچند راه است .

۱ - اینکه درآیه مبارکه اَللّٰهُ یَتَوَفَّی الأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهٰا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنٰامِهٰا فَیُمْسِكُ الَّتِی قَضٰی عَلَیْهِ الْمَوْتَ وَ یُرْسِلُ الأُخْرٰی اِلٰی أَجَلٍ مُسَمًّی اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ مراد ازتوفی دراین آیه بمعنی قبض روح ومنزاندنست بقرینه والتی لم تمت فی منامها یعنی کسیکه بمرك حقیقی نمرده است اورا خداوند در منامش بمرك مجازی میمیراند پس در ذکر لفظ توفی با اقامه قرینه منام تنبیه براینستکه قبض روح در نوم موت مجازیست و دیگر اشاره بر اینستکه توفی در اینجا از معنی حقیقی نقل بمعنی مجازی شده است ومعنی حقیقی توفی موت است .

معنی آیه: خدایتعالی قبض میکند نفس ها را هنگام مرگشان و نفسهائی که درخواب نمرده اند پس نگاه میدارد آن نفسی که مرگش حتم شده است و رها میکند نفسی را که مرگش حتم نشده تا اجل مسمی ومدت معهود بدرستیکه دراین هر آینه برای مردم متفکر آیه ونشانه است

واما آیه دوم وَ هُوَالَّذِی یَتَوَفّیکُمْ بِاللَّیْلِ وَ یَعْلَمُ مٰاجَرَحْتُمْ بِالنَّهٰارِ ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ فِیهِ لِیُقْضٰی أَجَلٌ مُسَمًّی ثُمَّ اِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ ثُمَّ یُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ .

این آیه مثل آیه سابق توفی بمعنی موت است بقرینه لفظ لیل و ثم یبعثکم و تنبیه است بر اینکه توفی بمعنی انامه وخواباندن نیست بلکه مقصود اماته و بعث بعداز اماته است تا دلیل بربعث روز جزا باشد و موت مجازی و بعث مجازی را دلیل برموت حقیقی وبعث حقیقی قرار داده است اگر مراد به توفی در لیل خواباندن بود باید بعداز یتوفیکم بگوید ثم یوقظکم مقام ثم یبعثکم واین دلیل واضحی است براینکه توفی بمعنی مرگ است چون بعث متعلق بمردگانست وایقاظ بنائمین ومثل این استعاره در قرآن بسیار است .

معنی آیه : و اوست خداوندیکه میمیراند وقبض میکند روح شما را بشب اینجا استعاره کرده توفی را ازمرگ برای اینکه میان ایشان مشارکت است در زوال احساس وتمیز و افتادن اعضاء ازحرکت وکار و سر النوم اخ الموت اشاره بهمین است ومیداند آنچه در روزکسب کردید پس شما را درروز ازخواب برانگیزاند تاهنگامیکه مرگ برسد پس بسوی اوست بازگشت شما بعدازمرگ پس آگاه کند شمارا درقیامت بآنچه عمل میکردید.

۲ ـ اگر شخص متتبع استقراء کند میباید لفظ توفی بدون قرینه درهیچ جا بمعنی خواباندن نیامده است وعلماء اصول گفته‌اند تبادرعلامت حقیقت است واقامه قرینه علامت مجاز میباشد حتی درشعرشاعری توفی بدون قرینه بمعنی نوم نیامده است هنگامی که فاعل خدا باشد و مفعول عبد .

۳ ـ بنابرفرض اینکه متوفیك بمعنی منیمك باشد باید این خواباندن وعده تازه ای مثل وعده های دیگر برای عیسی باشد و لازم میآید که تا زمان رفع نخوابیده باشدو باید قائلین باین حرف ومقلدینشان معتقد

باشندکه مسیح پیش از رفع هیچوقت نخوابیده باشد و باید این وعـده بخواباندن سابقه نداشته باشد چون اگر سابق هم میخوابیده است تحصیل حاصل لازم میآید واین فعل لغواست ونسبت او بخداوند حکیم جایز نیست

۴ ـ اگر این تأویل صحیح باشد واجب است در آیه مبارکه فَلَمّـا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ هم جاری باشد چون ماده لفظ یکی است و اگر توفیتنی را بمعنی خواباندن بگیریم لازم میآید اولا نصاری مسیح را بعد از خوابیدنش اورا خدا گرفتند نه پس از مرگش بنا برمذهب ما ونه بعداز رفعش بنا برمذهب معتقدین بحیاة عیسی وثانیاً باید معتقد باشیم که مسیح در مدت یکصد و بیست سال در مدت عمرش چنانکه در خبراست نخوابیده باشد مگر یکدفعه که نصاری گمراه شدند وفعلا هم خوابست .

و بعضی از مفسرین گفته اند متوفیك بمعنی ممیتك است عیسی مرد اما مرده باقی نماند بلکه پس از سه روز یا هفت روز زنده شد و با جسد عنصری بآسمان رفت ودر آخرالزمان ازآسمان نزول خواهدکرد وچهل روز زندگانی میکند بعد میمیرد و نزدیك قبر رسول اکرم دفن میشود و بطلان این قول ازچندوجه است .

۱ ـ اینکه بر این قول بهیچ وجـه دلیلی از کتاب خدا و سنت رسول(ص) نیست .

۲ ـ نصوص قرآن حکم میکند که هرکس مرد بدنیـا بر نمیگردد چه اهل بهشت باشد یا اهل دوزخ وما مبحث رجعت را کاملا ابطال نمودیم در کتاب اسلام و رجعت بقلم دانشمند محترم فرید تنکابنی کافی در ابطال این موهوم است وما دراینجا چندآیه درابطال رجعت بدنیا را نقل میکنیم

و خوانندگان را بکتاب مزبور حواله میکنیم .

۱ ـ اَفَما نَحْنُ بِمَيِّتِينَ اِلَّا مَوْتَتَنَا الأُولى وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ اِنَّ هٰذا لَهُوَ الفَوْزُ العَظِيمُ این آیه مبارکه مقاله اهل بهشت است یعنی اهل بهشت بیکدیگر میگویند دیگر برای ما مرگی نیست مگر مرگ نخستین در دنیا و عذاب هم نخواهیم شد واین یك رستگاری بزرك است این آیه صریح است بر این کـه برای انسان جز یك مرك مردن دیگری نیست و قول برجعت لازمه اش دومرك است پس قول برجعت مخالف با قرآنست

۲ ـ وَقالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ اَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَتَبَرَّءَ مِنْهُمْ كَما تَبَرَّؤُا مِنّا كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللهُ اَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَيْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجِينَ مِنَ النّارِ این آیه مبارکه مقاله اهل جهنم است معنی : و پیروان علماء سوء و شیاطین هنگامیکه خودرا درعذاب شدید می بینند میگویند ایکاش ما بدنیا برمیگشتیم و از متبوعین و علمای سوء بیزاری میجستیم همچنانکه ایشان ازما بیزار گشتند همچنان خداوند بآنان نشان میدهد کردارهایشان را که جز حسرت چیز دیگری برای ایشان نخواهد بود واین اهل جهنم هیچ وقت از آتش خارج نخواهند شد .

و برطبق همین مضمون که اهل عذاب آرزوی رجعت و برگشتن دنیـا را میکنند و جواب یأس داده میشوند آیه مبارکه فَلَوْ اَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی ایکاش بدنیا برمیگشتیم و مؤمن میشدیم ونیز آیه مبارکه اَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذابَ لَوْ اَنَّ لِى كَرَّةً فَاَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ یعنی هنگامیکه گناهکار عذاب را می بیند میگویـد

ایکاش بدنیا برمیگشتم ولو نیکوکاران میشدم .

۳ ـ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ یعنی چگونه کافر بخداوند میشوید وحال آنکه شما مردگان بودید یعنی اجسامی بودید که آنرا حیات نبود پس زنده گردانید شمارا بنفخ روح در ابدان پس بمیراند شمارا هروقت انقضای آجال پس دیگر باره زنده گرداند شمارا در نفخ صور پس بسوی خدا بازگشت خواهید نمود؛ در این آیه مبارکه دو موت و دو حیات مقرر فرموده و بهیچ وجه اسمی از رجعت بدنیا در آن نیست .

٤ ـ قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ این آیه مبارکه مثل آیه سابق که دو موت و دو حیوة را بیان میکند که مراد از اماته اول حال نطفه است که آنرا میراند و در دنیا زنده کرد پس از آن میراند آنرا بموت دوم پس از آن زنده کرد اورا برای بعث؛ معنی آیه گویند کافران ای پروردگار ما دو مرتبه مارا میراندی و دو مرتبه زنده کردی آیا برای ما راهی هست که از عذاب دوزخ خارج شویم .

٥ ـ وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ یعنی قریه‌ای را که هلاک کردیم برگشت بدنیا نخواهند نمود .

٦ ـ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ یعنی آیا این مردم نمیدانند که آنهمه مردمان قرون گذشته را که ما پیش از ایشان آنها‌را هلاک

کرده ایم بسوی دنیا نخواهند رجعت کرد وتحقیقاً همه افراد بشر ازگذشته وآینده در نزد ما یعنی در قیامت حاضر خواهند بود .

۷ ـ حَتّٰى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ یعنی کفّار وقتیکه مشرف برمرگ شدند وتا اندازه‌ای ازحقیقت امر آگاهی یافتند متذکر بی ایمانی و زیان کاری خود شده و در نتیجه حسرت و ندامت آنان را فرا گرفته سپس باحالت تاثر از خدا تقاضای رجعت بدنیا میکنند میگویند پروردگارا مرا بدنیا برگردان شاید عمل صالحی کردم وآنچه را که از من ترك شده بجای آوردم خدا تقاضایشان رابطور استبعاد و درنهایت شدت ردکرده میگوید هرگز روی دنیارا نخواهید دید رجعت وبرگشتن بدنیا کلمه ایست که تنها اینان قائل بآن هستند و بهیچ وجه درخور جواب دادن وگوش دادن نیست درجلو ایشان برزخ است تا روز قیامت .

ازاین آیات محکمات واضح شد که کسی که مرد بدنیا بر نمیگردد وعیسی که مرد بعداز سه روز یاهفت روز بدنیا برنگشته است وهمچنین عقایدی که غلاة ازشیعه دارند و میگویند پیغمبر و ائمه بدنیا رجعت میکنندوهمچنین شیخین وعثمان ومعاویه ویزید بدنیا برمیگردند وعلی واولادش ازآنان قصاص میکنند این آیات رد آنرا میکند .

سبحان الله خیلی جای تأسف است که مسلمانان مراجعه بقرآن نمیکنند وبهیچ وجه تدبر درآن ندارند ویك سلسله خرافات امم گذشته را وارد دراسلام کرده و باوصورت دین میدهند واسلام وقرآن را مفتضح میکنند

۳ ـ از وجوه ابطال این قول : موتی که مفسر برای عیسی قائل شده

خالی ازاین نیست یا بعداز استیفاء اجل مقدر مسیح است یا پیش‌ازآن بنا براین‌که بعداز استیفای اجل باشد یعنی اجلش سررسید و وفات نمود مسلماً رفع روحانی خواهد بود نه جسمانی و اگر مرگ پیش از استیفای اجل عیسی بود این حرف مخالف با محکم قرآنست که میفرماید

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ

و بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه چنین گفته اند يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ فرض تقدیم و تأخیر کرده اند باین طریق انی رافعك الان الی السماء ثم منزلك من السماء الی الارض ثم ممیتك بعدالنزول یعنی ای عیسی تورا رفع بآسمان میکنیم بعد تورا ازآسمان بزمین میفرستیم پس از نزول تورا می میرانیم بطلان این معنی از چند راه است .

۱ ـ این که هیچ مؤمنی حق ندارد بدون دلیل درآیات خدا تصرف کند و تقدیم و تأخیر درکلمات قائل شود وکتاب خدا را تحریف‌کند چنانکه خداوند یهود را بواسطه این‌عمل مذمت‌فرمود چنانکه میفرماید وَيُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ چون یهود کلمات توریة را از محل خود حرکت میدادند و بهوس خود معانی آنرا تغییر میدادند واین‌تقدیم و تأخیری که مفسر قائل شده است همان عمل یهود میباشد و مسلّما حرام و افترای بخالق جهانست .

۲ ـ بنا براین معنی یك نحو اعتراض بر فصاحت و بلاغت قرآنست که خداوند نتوانسته عبارت صحیح بدون تقدیم وتأخیر اداءکند نعوذبالله من غضب الله .

۳ ـ بنا براین تفسیر لازم میآید معطوف علیه معطوف باشد و آنچه

که معطوف است معطوف علیه واین اشد شناعة است بخصوص درکلام رب العالمین.

۴ - لازم میآید تقدیم معطوف برمعطوف علیه با دخول حرف عطف برمعطوف علیه واینهم جداً شنیع است.

واز آیات داله بر موت عیسی

وَإِذْ قَالَ اللهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ چون خداوند تبارك و تعالی پس از قبض روح و میراندن مسیح براو اعمال وافعال قومش را ومقاله نصاری درمسیح ومریم که معتقد به به الهیت این دو بودند عرضه نمود و از مسیح همگی این اعمال و اقوال را پرسش نمود که ای مسیح توگفتی من ومادرم را خدا قرار دهید مسیح ازاین بازپرس الهی باضطراب اوفتاد و بدرگاه ربوبی عرض نمود.

۱ - سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ تنزیه‌میکنم تورا نسزد که بگویم آنچیزیکه گفتن آن سزاوار نبود.

۲ - إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ اگر اینها گفته من بود تو دانسته ای.

٣ ـ مٰا قُلْتُ لَهُمْ اِلاّ مٰا اَمَرْتَنِی بِهِ اَنْ اَعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّی وَ رَبَّكُم
نگفتم بمردم مگر آنچه تو بدان امر کردی و آن پرستش خدای واحد است

٤ ـ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مٰا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمّا تَوَفَّيْتَنِی كُنْتَ اَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ و من مادامیکه درمیان ایشان بودم بر اعمال و اقوالشان گواه بودم و هنگامیکه مرا میراندی تو بر ایشان نگهبان بودی و تو گواه بر هرچیزی و مفاد همه این جوابها انکار امر تثلیث و اظهار بی علمی بضلالات نصاری است . .

و شاهد بر اینکه توفی در اینجا هم بمعنی مرگ است بخاری در کتاب [illegible] ابن کثیر در کتاب تفسیرش این حدیث شریف را نقل نموده‌اند حدثنا [illegible] اخبرنا المغیرة بن نعمان قال سمعت سعید بن جبیر عن ابن عباس قال خطب رسول الله فقال یا ایها الناس انکم محشورون الی الله حفاة و عراة غرلا ثم قال کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین ثم قال الا وان اول الخلائق یکسی [illegible] ابراهیم الا وانه یجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یارب اصحابی فیقال انك لاتدری ما احدثوا بعدك فاقول کما قال العبد الصالح و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شئی شهید:

رسول اکرم خطبه خواند و فرمود ایمردم شما روز قیامت حشر بخدا میشوید پای برهنه و عریان وختنه نکرده پس از آن فرمود همانطور که

خلق شدید عود خواهید نمود پس از آن فرمود اول شخصی کــه در آن روز لباس میپوشد ابراهیم است و در آن روز مردان از امت مرا میآورند بطور بد و سخت پس میگویم ای پروردگار من بداد اصحاب من برس پس گفته میشود ای پیغمبر تو نمیدانی بعداز تو چــه کارها کردند پس میگوییم چنانکه عبد صالح عیسی گفت مادامیکه در میان آنان بودم مواظب و شهید بودم و هنگامیکه مرا میراندی تو نگهبان بودی و تو برامر خیری شهیدی .

اگردراین حدیث شریف دقت کامل شود واضح میگرددکه چگونه شهادت داد رسول خدا بوفات مسیح هنگـامی کـه کلمه فلما توفیتنی را برای نفس خود استعمال کرد چنانکه مسیح استعمال کرد و بدیهی است که رسول خدا وفات فرمود و قبرمبارکش در مدینه منوره موجود است پس ازاین بیان که رسول خدا واقعه خود وواقعه مسیح را یك واقعه قرارداد معنی توفی درآیه فلما توفیتنی معلوم شد ومسلم شدکه بمعنی میراندن است نه معـانی تراشیده شدهایکه در لغت عرب اصل صحیحی ندارد و اگر معنای توفیتنی رفع بآسمان زنده یا جسم عنصری بود باید پیغمبر ما باجسم عنصری بآسمان رفته باشد چون رسول اکرم نفس شریف خودرا باعیسی در کلمه توفیتنی شریك کرد .

و رسول اکرم اکتفای باین ننمود و فرمود لو کان موسی و عیسی حیین ماوسعهما الا اتباعی اگر موسی وعیسی زنده بودند قدرتنداشتند مگر اینکه مرا متابعت کنند : واین حدیث شریف را ابن قیم درمدارج السالکین و ابوالفداء در تفسیرش وشیخ عبدالوهاب شعرانی در یواقیت وجواهر وشیخ اکبرمحی‌الدین درفتوحات وشیخ ابن‌حجر ذکر نمودهاند

واز آیات دالة بر وفات مسیح

وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِيناً بَلْ رَفَعَهُ اللّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكِيماً .

وجه استدلال باین آیه اینستکه عیسی هنگامیکه ادعا کرد من مسیح موعود در توریة هستم نصاری ایمان آوردند اما یهود اورا تکذیب نمودند و یهود در توریة خوانده بودندکه متنبّی را باید کشت و هرکس را بدار آویزند ملعونست و خداوند اورا رفع نخواهد نمود واین عقیده در آنان راسخ بود که هر مصلوبی ملعونست بنا براین برای تکذیب و ملعونیت مسیح و عدم رفع روحانی آن مکری نمودند و بحیله شرعی متوسل شدند باین که مسیح را کشته و بدارش بیاویزند تا کذب وملعونیت و عدم رفع روحانی او بحکم توریة ظاهر گردد و باصطلاح منطق شکل اولی تشکیل دادند باین ترتیب مسیح بن مریم مصلوب است وهر مصلوبی ملعون وغیرمرفوع بخدا میباشد پس عیسی (نعوذبالله) ملعون ومرفوع بخدا نیست .

خداوند دراین آیه مبارکه تکذیب این مقاله را کرده است و برای رفع بهتان یهود از مسیح فرمود وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ یعنی مسیح را نکشتند و بدارنیاویختند برای اینکه باووعده فرموده بودکه انی متوفیك من تورا میمیرانم بحتف انف نه بقتل وصلب وَلكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ یعنی ولکن مشتبه شد این مطلب در نظرشان و اختلاف کردند بعضی گفتند اورا

کشتیم و بدار آویختیم و بعضی گفتند نکشتیم و بدار نزدیم وَاِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِیهِ کسانیکه در قتل وصلب مسیح اختلاف کردند لفی شك منه در مسئله قتل وصلب درشك اند مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ اِلاَّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ بقتل مسیح علم ندارند مگر متابعت ظن وَمَا قَتَلُوهُ یَقِیناً و یقیناً مسیح را نکشتند تاملعونیت وعدم رفع روحانی اوثابت شود بَلْ رَفَعَهُ اللهُ اِلَیْهِ بلکه خداوند بمسیح رفعت روحانی عطاء فرمود و اورا بلند مرتبه کرد تا بعهد خود وفا کرده باشد وآن عهد انی متوفیك است .

ودر سابق معلوم شدکه هنگامیکه فاعل رفع خدا باشد ومفعول آن یکی از مردم معنایش منحصر برفع روحانی است و غرض از یهود که عیسی رفع نشده است رفع جسمانی نیست بلکه رفع روحانیست که ملعونیت باشد پس میان مفاد صلب که ملعونیت است ومفاد رفع روحانی که قرب بحق است تناقض خواهد بود و هنگامیکه صلب ثابت نشد که ملعونیت است ثابت میشود رفع روحانی که مفادش قرب بخدا است چنانکه این معنی مقتضی کلمه بل ابطالیه است .

وهمین سرّ مسئله است که خداوند کشته نشدن و دار نرفتن عیسی را ذکر نمود وتبرئه کرده مسیح را ازآنچه یهود گفتند وگرنه هیچ ضرورتی داعی نبود براینکه قصه عدم صلب را ذکر کند کشته شدن برای انبیاء نقص وکسرشان نیست وچه بسیار انبیاء را درراه خدا کشتند مثل یحی و ذکریا و امثال آن .

واز آیات داله بر وفات مسیح

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ یعنی مسیح بن مریم پیغمبریست مثل انبیائی که پیش از او مردند و مادرش صدیقه بود و طعام میخوردند.

دراین آیه مبارکه خداوند موت عیسی را بطریق استقراء ثابت میکند باین بیان که آنچه از عوارض بشریه برای انبیاء عارض گردید عیسی را نیز عارض شد ویکی ازعوارض مرگ است پس عیسی مرده است چنانکه انبیای سابق مردند و نیز این آیه خدائی عیسی را بموت و خوردن طعام باطل میکند وبنا بر تقدیر حیوة عیسی مدعی نقض میشود وآنچه قرآن خراب کرده تشیید میگردد و آنچه نصاری در حق عیسی و مریم قایل شده‌اند ثابت خواهد شد اعاذنا الله منه.

واز آیات داله بر وفات مسیح

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ یعنی وآنانکه جز خدا اورا بالوهیت میخوانند ازمسیح ومریم وعزیر اینان چیزی را نمیتوانند بیافرینند وحال این که خود اینان مخلوقند واینان مردگانند و زندگان نیستند ونمیدانند چه هنگام مبعوث خواهند شد واین آیه اشاره بشکل اولست باین طریق مسیح معبود نصاری من دون الله است و هر معبودی میت است پس مسیح میت است.

بطلان استدلال به آیات بر حیاة مسیح

قائلین بحیات مسیح استدلال بآیاتی کرده‌اند و ما در اینجا آیات را ذکر کرده و وجه بطلان آنرا بیان میکنیم .

۱ ـ وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْکِتٰابِ اِلاّٰ لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ .

براین آیه استدلال کرده‌اند بحیوة عیسی و پایه استدلال را بر دو اصل قرار دادند اول اینکه لیؤمنن موکد بنون تأکید ثقیله است و برقول نحویین معنی مضارع را منحصر در استقبال میکند دوم اینکه ضمیر به و موته راجع بعیسی بن مریم است و این معنی را بخاری در صحیحش از ابوهریره نقل میکند معنی آیه یعنی هیچ یك ازاهل کتاب نیست مگر پیش از مردن عیسی بآن ایمان میآورد حاصل اینکه اولاً عیسی زنده است و دلیل بر آن لفظ قبل موته است و ثانیاً اینکه همگی اهل کتاب در زمان آینده بعیسی ایمان میآورند و دلیل بر آن نکره در سیاق نفی و نون تاکید است و مراد از زمان مستقبل نزول عیسی است چنانکه احادیث نزول براین مطلب دلالت دارد این منتهی دلیلی است که طرفداران حیات عیسی بآن استدلال میکنند .

مفسرین درمرجع ضمیربه وموته اختلاف کرده‌اند بعضی گفتند ضمیر موته باهل کتاب برمیگردد اما ضمیر اول که به باشد راجع بخدا است یعنی همه اهل کتاب پیش از مرگشان ایمان بخدا میآورند بعضی ضمیربه را بقرآن برمیگردانند وبعضی بمحمّدص برمیگردانند ومآل همه یکی است بجهت ایمان بخداوند تمام نمیشود مادامی‌که ایمان بجمیع رسل نیاورندو ایمان به محمّدص مستلزم ایمان بعیسی‌است وبعضی‌گفتند هردو ضمیر به عیسی برمیگردد از این اختلاف مفسرین ثابت شد که آیه

محتمل الوجوه و ظنی الدلاله است نمیشود آنرا دلیل قطع گرفت چون وقتی احتمالات پیدا شد استدلال باطل است چنانکه گفته‌اند اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال .

اکنون در مقدمات استدلال نظر میکنیم تاصحت و سقم آن معلوم گردد ؛ میگوئیم قاعده مقرر در نحو اینستکه نون تاکید معنی مضارع را منحصر دراستقبال میکند نه بطوریکه مستدل گفته است چون تنقیح این قاعده اینستکه صیغه مضارعی که مشترك میان حال و استقبال است هنگامی که نون تأکید باو ملحق شود متمین برای استقبال است و اگر لام تأکید ماحق بآن شد متمین برای حال خواهد بود این قاعده قدیم و مستمر و بر زبان کودکان جاری و در کتب نحو نوشته شده است اما درکتب نحو نیست که مضارع وقتیکه مصدّر بلام تأکید شد ونون تأکید باوملحق شود بمعنی استقبال‌خواهد بود وهرکس مدعی این معنی باشد براو است که ثابت کند .

و تحقیق در این مسئله اینستکه مضارع مؤکد بلام و نون برای استمرار است بجهت اینکه نون مقتضی استقبال است ولام مقتضی حال ومسلم است اینکه صیغه واحد درفهم واحد ممکن نیست دومعنی متضاد را افاده کند پس لامحاله ادات استقبال وحال لغومیگردد وچون‌ترجیحی نیست برای حفظ ازلغویت وعمل بدلیلین حتی‌الامکان‌صیغه برای‌استمرار خواهد.

پس از این بیان واضح شد اینکه آیه لیؤمنن جمله خبری نیست بلکه انشائیست چنانکه‌بیضاوی وکشاف وابوسعود وغیرایشان ازمفسرین تصریح کرده اند پس این آیه اخبار ز استقبال نیست و بنابراین استدلال باین آیه برحیوة عیسی بهیچ وجه صحیح نخواهد بود .

اما ارجاع ضمیر به وموته بعیسی بن مریم چنانکه مفاد مقدمه دوم از استدلال بود این نیز هم صحیح نیست بجهت اینکه اگـر فرض کنیم همه یهود بعیسی ایمـان میآورند پیش از موت عیسی لازم میآید اینکه بنی اسرائیل تا زمان نزول عیسی زنده و سالم باشند چون ایمان همه اهل کتاب موکول بحیات عیسی تنها نیست بلکه موقوف بحیات تمـام کفار بنی اسرائیل از اول زمان تا روز قیامت است وبا این هم واجب است عیسی تا روز دین زنده باشد و از مسلمات و بدیهیاتست کـه بسیاری از یهود مردند و دفن شدند وایمان بعیسی نیاوردند بنابراین چگونه است میآید که گفته شود یهودایمان بمسیح پیش ازمرگ مسیح میآورند پس معلوم شد که این معنی باطل است و از این جهت در تفسیر مظهری میگوید ارجاع ضمیر موته بعیسی ممنوع است و حدیثی هم دال بر این معنی نیست واین قول را ابوهریره گمان کرده است .

پس تأویل صحیح اینست که گفته شود ضمیر به راجع به بیان سابق است یعنی واقعـه قتل و بدارآویختن مسیح و ضمیر دوم که موته است راجع باهل کتاب میباشد یعنی هیچ یك ازاهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرك خود ایمان میاورد بعدم قتل و صلب و شاهد بر این معنی قرائت ابی بن کعب است که این آیه را باین طریق قرائت نمود

وَ إنْ مِنْ أهْلِ الكِتابِ إلّا لَيُؤمِنَنّ بِهِ قَبْلَ مَوتِهِمْ سیوطی در اتقان و ابوعبیده درفضایل القرآن میگوید که قصد ازقرائت شاذه تفسیرقرائت مشهوره و تبیین آنست واین درقرائت تابعین مسلم است که قرائت آنان مفسر خواهد شد چه برسد به بزرگان اصحاب بخصوص اُبی کـه رسول اکرم در حقش فرمود أقْرَءُكُمْ أُبَيّ و نیز در حـدیث متفق علیه است

قال رسول‌الله ان الله امرنی ان اقرء علیك القران قال الله سمّانی لك قال نعم قال و ذکرت عند رب العالمین قال نعم فذرفت عیناه .

و از آیات مستدله بر حیات مسیح

قول خدایتعالی وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينْ

جمعی باین آیه استدلال بحیات مسیح کرده اند که عیسی در گاهواره سخن گفت و بعداز نزول از آسمان که سن کهولت است نیز سخن میگوید .

اگر این آیه کریمه را بهیئت ترکیبی آن با قطع نظر ازمعنی بطنی ومزخرفی که‌ذکر کرده‌اندتوجه‌کوچکی‌شود بهیچ وجه‌اشاره بمطلوبشان ندارد چه برسد که دلالت قطع داشته باشد بجهت اینکه منطوق عبارت اینستکه عیسی درحال صباوت درمهد سخن گفت وحال کهولت هم سخن گفت و از معنی بطریق لزوم استفاده میشود که عیسی نمرد تا پیر شد ودر تفاسیر و تواریخ ثابت است بر اینکه عیسی بکهولت رسید و بوحی و نبوت سخن گفت وتبلیغ رسالت ربش را نمود از کجای آیه صعود ونزول آن وتکلمش را ثابت میکنند.

و از آیات مستدله بر حیات مسیح

قول خدایتعالی وَ اِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا در تأویل این آیه مفسرین اختلاف کرده‌اند بعضی گفتند ضمیر انه راجع بقرآنست و بعضی گفتند راجع به محمّد است و بعضی گفتند راجع بعیسی است که مراد تولدآن بدون پدر است یا نزول از آسمان وکسانیکه قایل بحیوة عیسی هستند بوجه اخری استدلال میکنند که مراد نزول از آسمان است و این استدلال هم تمام نیست چون آیه محتمل معانی مختلف است و

در میان اهل علم شایع است که اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال بلی اگر امتناع وجود دیگر ثابت شد این وجهیکه باو استدلال میکنند صحیح خواهد بود علاوه براین فلاتمترن بها دلیل قطع است براین که ارجاع ضمیر بعیسی که مراد نزول او از آسمان باشد ممتنع است بجهت اینکه آیه مبارکه در مورد تهدید است و تهدید صحیح است هنگامی که علامت قیامت واقع شده باشد اما پیش از وقوع علامت قیامت تهدید معنی ندارد چون منکرین قیامت را افحام نخواهد نمود چون برای منکرین جایز است که بگویند علامت که یافت نشده چگونه تهدید صحیح است .

و اقرب بصواب اینست که مرجع ضمیر مسیح است و مراد از آن زائیده شدن او است بی پدر چون در تواریخ ثابت شده که فرقه صدوقیه از یهود پیش از ولادت مسیح منکر قیامت بودند پس برای ازاله شبهه از آنان فرمود وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا و دلیل بر این قوله تعالی وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ و كَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا و صواب اینست که ضمیر راجع بقرآن است چون قرآن متکفل اثبات قیامت بواضح ترین راهها است که هیچ کس را شك برای او نخواهد بود . وَ صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ .

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] المسلمین [illegible]

مقدمه

بهترین ضامن بقا و راستگوترین معرّف مردان بزرگ آثار آنانست. هنگامی که اثر سودمند و برجسته‌ئی از مرد بزرگی در دست باشد نه میتوان او را مرده پنداشت و نه حاجتی به تعریف خصائل و فضائل او است. بسیار کسان هستند که ارسطو و بوعلی و مولوی و فردوسی و سعدی یا «وات» و «ادیسون» را بخوبی میشناسند یعنی با آثارشان آشنایند ولی شاید از صد یکی هم ندانند که این بزرگان کی و کجا تولّد یافته، چگونه زیسته، چه وقت و چطور بدرود حیات گفته‌اند.

معهذا و با اعتراف باین نکته از دو جهة خود را موظّف میدانم در آغاز این رساله شرحی بعنوان مقدمه در بارهٔ زندگی و فضائل و آثار مؤلف عالیمقام آن بنگارم. یکی از آنجهة که دوستان بزرگ و دانشمندم به ایفای این وظیفه مأمورم کرده‌اند، و دیگر از آنرو که استاد بزرگوارم مرحوم شریعت سنگلجی مؤلف این رساله و رسائل و کتب دیگر حقّی عظیم از حیث تعلیم و تربیت در نگارنده دارد و عظمت این حقّ بقدری است که اگر تا پایان زندگی هم شرح فضائل او گویم و نویسم به ادای آن موفق نخواهم شد.

هنگامیکه بنگاشتن این مقدمه مشغول شدم یك مطالعهٔ اجمالی در صفحات کتاب سه‌گانه الموسوم کردم و بار دیگر در دل بر شجاعت و صراحت لهجه و احاطه و اطلاع استاد ارجمند آفرین گفتم. بنظر من عالیترین صفات و فضائل برای یك مرد بزرگ علم و احاطهٔ او و در عین حال شهامت و صراحت

وثبات قدم وپشتکار او در بارهٔ معلومات خویشتن است که بطور کلّی این صفات را به «عمل» تعبیر میتوان کرد. علم در جهان بمعنی مطلق «دانستن» زیاد وجود دارد وبگمان من ارزش برای آن قائل نمیتوان شد؛ چیزی که بسیار کمیاب است وارزش بی‌منتها دارد عمل به علم یعنی علمی است که با «توانستن» همراه باشد. بسی مشکل است کـه آدمی چیزی را بداند ودانستهٔ خود را بمقام یقین وایمان برساند وبرای گفتن واعمال وتبلیغ آن همّت وشجاعت داشته باشد. نه فقط درجامعهٔ ما بلکه در همه جوامـع بشری هنوز جهل واقعی برعلم حقیقی فزونی دارد و هرشعلهٔ علم وفضیلت مواجه با فضاهای بیکرانـ مملو از ظلمت جهل وشنلت است. چراغ علم آرام‌آرام میسوزد ونور میافشاند ولی درظلمات جهل ونادانی طوفان‌های هولناك برمیخیزد وبه‌خاموش کردن نور میکوشد چه بسا ازین چراغ‌ها کـه جمال خویشتن را باحجاب‌هـای ضخیم و تیره می‌پوشانند و از حمـلات امواج ظلمت میگریزنـد، گوشهٔ سلامتی برمیگزینند وبی‌اعتناء به غوغای جهل واگر اهل یقین باشند فقط درون خود را روشن میکنند و اگر پا از مرحلهٔ شك بیرون نگذاشته باشند اشعهٔ بفروغ وبیحاصلی هستند که پخش نشده نابود میشوند. دراین میان چراغ حقیقی آنست که در مقابل هجوم ظلمت‌ها برتابش و نور افشانی بیفزاید و از سوختن درون خود نهراسد، مقاومت کند و ضعف و فتور بخود راه ندهد. صد بار در مقابل حملات هولناك ظلمت خم شود و باز سر راست کند وسرانجام آثار روشن ونمایانی ازنورافشانی خود درمیان ظلمت‌ها باقی گذارد. این چراغ عالم آراء همان مرد دانشمندی است که به دانش خود یقین دارد، به مقتضای آنـ عمل میکند، حقیقت را هرچه تلخ‌تر باشد وهرقدر باموهومات عوام وخرافات جهّال مباین باشد

و آنها را به مخالفت و عناد برانگیزد میگوید، گریبان گمرهان را که به بیغوله‌های کثیف و مهلك جهل وضلالت خوگرفته‌اند و ببهای جان نیز حاضر بترك آن نیستند میگیرد و بطرف نور و رستگاری و سعادت راهبریشان میکند وبرای ایفای این وظایف بزرك به زیوروصراحت لهجه وشجاعت آراسته است.

مرحوم شریعت سنگلجی از اینگونه مردان بزرك بود و مسلماً گزافه نگفتند کسانی که ماههای اخیر پس از رحلت استاد بزرك گفتند ونوشتند که قرنها خواهدگذشت ودیگرچنین مردی درعالم اسلام بوجود نخواهد آمد.

در همین رسالهٔ کوچك که شاید در میان آثار ممتاز مرحوم شریعت در درجهٔ دوّم یاسوّم اهمیّت باشد شواهد مسلّمی از اندازهٔ علم و اطّلاع ومیزان شهامت وصراحت لهجه وحق‌گوئی اومیتوان یافت. مندرجات این رساله باصراحتی کم نظیریك سلسله خرافات وموهومات را که صدها سال بوسیله مفسرین وروحانی‌نمایان بی اطّلاع مؤلفین بیمایه‌وگویندگان جاهل یامغرض دراعماق مغز وقلب عوام النّاس وبلکه اکثر افراد طبقهٔ متوسّط وعالی ریشه دوانیده بود نابود میسازد ودامن اسلام و قرآن را از تأویلات زیان‌بخش و تعبیرات سوئی که باعقل سلیم جور نمیآید وسلاحی بدست دشمنان ومخالفین اسلام میدهد پاك میکند وحقایق امور را بادلائل معقول وتردید ناپذیر باز میگوید.

شاید بنظر آسان آید ولی در حقیقت بی‌اندازه مشکل است که یك فرد در مقابل هزاران نفر تهی مغز و کم مایه و میلیون ها نفر معتقدین متعصّد وچشم وگوش بسته وگمراه، حقیقتی را باصدای بلند بگوید وبا عبارات آشکاربنویسد وخطّ بطلان برهزاران کتاب غلط وگفتارناروابکشد

پس خوانندگان محترم بمن حق میدهندکه این فضیلت مرحوم شریعت را بزرگتر از همه فضائل او شمردم و پیش از نگاشتن تاریخچهٔ زندگی او بشرح این موضوع پرداختم.

امّا زندگی استاد فقید را در چهار کلمهٔ «تقوی وعلم وافاضه و مجاهده» خلاصه میتوان کرد وبا نهایت تأسف ازین چهار کلمه یك کلام دیگر نیز حاصل شدکه در دوران ما میتوان آنرا نتیجهٔ منطقی ومعقول آن کلمات شمرد و آن «رنج وملالت» بود ولی دل باین نکته خوش باید داشت که نصیب همه بزرگان دانشمند ومتقّی ومجاهد در زندگی چیزی جز رنج و ملال نبوده است. بدبختانه یك اثر بزرك این رنجوری وملالت بی‌پایان مرك نابهنگام استاد بزرك بودکه هنگام رحلت بیش از ۵۳ سال نداشت.

مرحوم شریعت در سال ۱۳۱۰ هجری قمری مطابق ۱۲۷۱ هجری شمسی در تهران در خاندان علم و تقوی تولّد و پرورش یافت. پدرش مرحوم حاج شیخ حسن سنکلجی وجدش مرحوم حاج رضاقلی از اعاظم فقها و زهّاد و روحانیون دانشمند و پاکدامن وشجاع عصر خود بودند وآثار و احوالشان نزد اهل دانش وفضیلت معروف است. مرحوم حاج شیخ حسن در تربیت و تعلیم پسران ارجمند خود (که متأسفانه پس از مرك نابهنگام مرحوم آقا محمدمهدی سنکلجی دو هفته پس از رحلت برادر بزرگتر خود جز حجة‌الاسلام آقای محمد سنکلجی کسی از ایشان باقی نمانده است) جدیت واهتمام بسیارکرد بطوری‌که هرسه در آغاز جوانی مقدمات را بپایان رساندند و بتحصیل علوم عالیه پرداختند. مرحوم شریعت درتهران درمحضر بزرگترین دانشمندان عصر خود درس خواند درفقه از مرحوم حاج شیخ عبدالنبی مجتهد نوری، درحکمت ازمرحوم میرزا حسن کرمانشاهی، درکلام از مرحوم حاج شیخ علی متکلّم نوری

در عرفان از مرحوم میرزا هاشم اشکوری ونیز دربن علوم و رشته های دیگر ازاستادان بزرگ استفاده کرد . هنگامی که باتفاق برادرخود آقای آقا محمد سنگلجی بـه نجف اشرف مشرّف شد فضل و احاطه اش مورد تحسین و اعجاب استادان و مدرسین بزرگ قرارگرفت . پس از بازگشت بتهران مرحوم شریعت به مطالعهٔ دقیق در کتب و آثار حکما و فلاسفه وطبیعیّون واهل منطق وکلام غرب بپرداخت وتماس با دانشمندان بزرگ ممالك اسلامی وعربی پیدا کرد ودامنهٔ معلوماتش بااین دروس ومطالعات وسعت بسیار یافت وبمرحلهٔ جامعیّت بی نظیری رسید بطوری که درعلوم ماوراء الطبیعه وهمچنین در فقه و شرایع صاحب نظر گردید و فرید عصر خود شد . محاضرات ومباحثات او بابعضی دانشمندان بزرگ شرق و غرب ونمایندگان مسیحیّت و بعضی از رجال وجهانگردان اروپائی وامریکائی نزد اهل اطلاع معروف وموجب شگفتی وتحسین است .

قبل از عزیمت به نجف اشرف، مرحوم سنگلجی منبری برای موعظه و خطابه و تدریس داشت ' این منبر نخست در حـدود سی سال قبل در حجره ای از مدرسهٔ سنگلج با حضور چنـد تن از دوستان وهمدرسان تشکیل شد وبصورت مباحثهٔ درسی بود ولی بتدریج قوّت یافت وبدرون مسجد مرحوم حاج شیخ حسن سنگلجی منتقل گردید و عـدهٔ بیشتری باستفادهٔ از آن پرداختند ' عزیمت بنجف اشرف موجب تعطیل این محفل شد و پس از چهار سال و اندی در سال ۱۳٤۰ هجری قمری بلا فاصله پس از بازگشت آقایان سنگلجی از نجف تشکیل یافت و باسرعت رو بتوسعه رفت .

دوازده سال قبل مستمعین این خطابات که از آغاز امر در شب های پنجشنبه ایراد میشد بقـدری زیاد شدند که مسجد گنجایش نداشت و

بهمّت مرحوم شریعت و کمك دوستان و اهل خیر و احسان مسجد دار التبلیغ اسلامی در محل همان مسجد در گذر تقی خان ساخته شد. پنج سال قبل در نتیجهٔ خرابی سنگلج بازهم همّت و پشتکار و علاقه مندی استاد بزرگ موجب بنای مسجد دار التبلیغ کنونی در خیابان فرهنگ تهران گردید، و پس از آنکه استاد بزرگ بـه کعبه مشرف شد و علاوه بر ادای مراسم دینی تماس بیشتری با دانشمندان حجاز و مصر وغیره یافت و به تهران بازگشت و با حرارت و مجاهدت بیشتری به تبلیغ و تربیت پرداخت گوشه‌ئی از همان دار التبلیغ بود که در روز تاسوعای سال ۱۳۶۳ هجری قمری (مطابق با ۱۵ دی ماه ۱۳۲۲ شمسی) آرامگاه فقید سعید گردید؛

این زندگی ۵۳ ساله درمیان تقوی و بزرگواری و مناعت و جوانمردی جریان یافت و همواره با دانش و مبارزه همراه بود، درشرح فضائل معنوی و اخلاقی مرحوم شریعت سنگلجی جادارد که کتابها نوشته شود و نگارنده بسی خوشبخت و سرفراز خواهد بود اگر بتواند سعی خود را درین راه بپایان رساند و کتابی را که درین باره نگارش یافته است طبع و نشر کند.

ولی اینك نمیتوانم از گفتن این نکته خودداری کنم که مرحوم شریعت در تمام مدت عمر خود صالح و پاکدامن، درستکار و خوشرفتار مهربان و خلیق، فـدائی دوستان و خیرخواه دشمنان، مشفق و منعم وطن دوست و نوعپرور زیست و برفراز اینها همه مردی حقیقةً موحد و واقعاً مسلمان بود، توحید او هم عقلی و علمی و هم وجدانی و قلبی بود، خدا را میپرستید، عاشق حقیقی او بود و با این عشق معنوی در اوج زهد و پارسائی میزیست لقمهٔ شبهه نمیخورد و منّت دونان نمیبرد کمتر نیمه شبی بود که گوش آسمان مناجات و راز و نیـاز عابدانهٔ او را نشنود و چشم ستارگان اشك عاشقانهٔ او را نبینند.

وضع محیط وجریان زندگی کنونی از نظر مادّی بر او سخت گرفت ولی این مرد توانا در مقابل همه سختی های مادّی با دو سلاح قوی و درخشان یعنی قناعت وعزت نفس مقاومت میکرد و در عین حال توفیق دستگیری وانفاق وبذل وگشاده دستی بدست آوردزیرا بایداعتراف کنم که در مدت عمر خود من فقط یکنفر را دیدم که ایثار بنفس میکرد ، نانی را کـه مورد احتیاج خود او بود به گرسنه ئی میبخشید و یگانه پیراهن خود را بر تن برهنه ئی میپوشاند و آن استاد فقید شریعت سنگلجی بود .

همچنانکه گفتم اگر بخواهم وارد در شرح خصوصیات زندگی استاد بزرگ شوم و این سرمشق نورانی صلاح و انسانیت را بدرستی مجسم سازم باید این مقدمهٔ کوچك را به کتابی بزرگ مبدل سازم . بنا برین سخن را بهمینجا بپایان میدهم و از خدا میخواهم که برادران دینی راهم مهمانان عزیزم بیش از پیش از آثار بیمانند استاد توانا کـه تا کنون چند جلد آن یعنی یکتاپرستی و کلید فهم قرآن مکرر بطبع رسیده ومورد حسن استقبال بی نظیری شده است استفاده کنند ودوستان وشاگردان فقید سعید توفیق نشر کتاب های دیگر او مخصوصاً مقابسات ودورهٔ فلسفه وبیانات او را بدست آورند ونیز از خدای متعال عمربان با همه دوستان خود خواستارم که برادردانشمند مرحوم شریعت حجة الاسلام آقای آقا محمد سنگلجی را که فعلاً دنبالهٔ مساعی فقید را گرفته اند وپسران ارجمند فقید سعید آقایان آقا محمد باقر سنگلجی وآقا عبدالله سنگلجی را باسلامت وطول عمر به تعقیب مجاهدات برادر وپدر بیهمتای خود موفق ومؤید فرماید . تهران ۱۰ فروردین ۱۳۲۳

حسینقلی مستعان